

بدن زیسته مرلو پونتی و جایگاه بدن در فلسفه ترا بشریت

یاشار کریمی^۱
دانشجوی دکتری گروه فلسفه هنر دانشکده هنر و معماری
دانشگاه آزاد اسلامی
حسین اردلانی^۲
استادیار گروه فلسفه هنر دانشکده هنر و معماری دانشگاه
آزاد اسلامی واحد همدان

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۵
تاریخ تأیید: ۹۵/۰۶/۲۷

چکیده

مرلو پونتی فیلسوف پدیدارشناس فرانسوی به دنبال نظریات پدیدارشناسان پیش از خود در باب ادراک آدمی، زیست کردن و بودن در جهان را مهم‌ترین راه ادراک انسان دانست. مرلو پونتی با استفاده از اصطلاح «بدن-زیسته» از درهم‌تنیدگی بدن انسان و جهان پیرامون سخن گفت. یکی از نظریه‌های فلسفی که می‌تواند رگه‌هایی از نظریات مرلو پونتی را در آن جست‌وجو کرد، فلسفه «ترا بشری» است. مقاله حاضر به بیان این موضوع می‌پردازد که فلسفه ترا بشری از طریق شناخت انسان و ترکیب آن با تکنولوژی، تصویری از آینده انسان مطرح می‌کند که در علم، جامعه‌شناسی، روانشناسی، هنر و فلسفه تأثیرگذار است. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به بررسی نظریه‌های مرلو پونتی در باب التفات بدنی و بدتمند بودن معرفت انسان پرداخته می‌شود، و به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که بدن انسان، در فلسفه ترا بشری چه جایگاهی دارد و آینده بشری با وجود ترکیب انسان و ربات چگونه خواهد بود. در پایان، نتیجه مشخص می‌کند که وقتی هوش مصنوعی تجسد یافته (انسان-ربات) بتواند از طریق بدن به معرفتی - مشابه آنچه مرلو پونتی گفته است - دست یابد، تصویر جدیدی از انسان و آینده اش ارائه خواهد کرد.

واژگان کلیدی: ترا بشریت، مرلو-پونتی، بدن، تکنولوژی، ادراک

مقدمه

در فلسفه جدید یا فلسفه مدرن، تعقل‌گرایان و تجربه‌گرایان حرف اول را می‌زدند. بسیاری از فیلسوفان تحت‌تأثیر صحبت‌های رنه دکارت در باب سوژه و ابژه قرار گرفته بودند. فیلسوفان

۱. Email: yasharkarimi90@gmail.com

«نویسنده مسئول»

2. Email: h.ardalani@yahoo.com

این دوره سعی کرده‌اند تا تعریفی درست از انسان در برابر جهان بیرونی ارائه دهند. به باور برخی از آنان، انسان و تعقل وی همه چیز بوده و طبیعت وابسته به تعقل انسان است و عده‌ای دیگر در انگلستان سعی کرده‌اند طبیعت را مهم‌تر از انسان جلوه دهند. این مسائل با کانت به تعادل رسید اما باز هم زیست و مسائل بیولوژیکی در شکل‌گیری ادراک انسان به‌طور کامل مطرح نبود. یکی از نکاتی که در باب دوره‌ی روشنگری مطرح می‌شود این است که در این دوره، علم تأثیر فراوانی بر روی فلسفه گذاشته است. از تأثیرات نیوتن و کوپرنیک نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. اما مسئله اینجاست که علوم زیستی ظاهراً تا قرن نوزدهم که چارلز داروین نظریه‌ی تکامل خود را مطرح می‌کند، قدرتمند و تأثیرگذار نبوده است.

بعد از قرن نوزدهم، زیست‌شناسی به یکی از علوم مهم و تأثیرگذار در فلسفه تبدیل شد. بسیاری از فیلسوفان بعد از دوره داروین از نظریه‌ی تکامل وی برای معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی انسان استفاده کردند؛ اما در اواسط قرن بیستم این فیلسوفان پُست‌مدرن بودند که در اروپا از مسئله بدن انسان به معنای وجودی وی سخن به میان آوردند و بدن را به عنوان مهم‌ترین عامل پیوند انسان با جهان پیرامون معرفی کردند. تفکرات بدن - زیستی را می‌توان در آثار نیچه، مرلو پونتی و دلوز پیدا کرد.

به باور برخی فیلسوفان، در اوایل قرن بیستم زیستن و علوم زیستی فلسفه را تحت‌الشعاع خود قرار داد و بسیاری از مسائل فلسفی از طریق علوم زیستی توسط دانشمندان توجیه می‌شده است؛ اما در دهه ۹۰ میلادی با نظریه‌ی بسیار جدید «ترابشریت» (Transhumanism) علم و تکنولوژی با فلسفه درهم‌تنیده شده و فلسفه‌ی ترابشریت توسط نیک باستروم (Nick Bostrom)، ناتاشا ویتا-مور (Natasha Vita-More) و همسرش مکس مور (Max More) مطرح شد. آن دو تحت‌تأثیر فیلسوفان پُست‌مدرنی که از ادراک بدنی سخن گفته‌اند به خصوص موریس مرلو پونتی نظریاتی درباره بدن انسان در آینده ارائه داده‌اند. به باور آنان انسان برای بقا و ادامه‌ی حیاتش به تکامل احتیاج دارد. منظور این است که طبق نظریه‌ی مرلو پونتی با توجه به تسلط ادراکی بدن انسان بر قدرت معرفت‌شناختی و سطح آگاهی‌اش، با اضافه کردن تکنولوژی در ساختار بدنی انسان می‌توان به شکل جدیدی به انسان تکامل یافته دست یافت که بتواند حداقل چهارصد سال عمر کند. آنان اعتقاد دارند که اگر پوست و بدن بیولوژیکی مَن (انسان) می‌تواند جهان بیرون را لمس کند و به آن آگاهی یابد، بدن ساخته شده از تکنولوژی مَن نیز می‌تواند به همان میزان آگاهی و یا بیشتر دسترسی پیدا کند. همان‌طور که بسیاری از فلسفه‌ها و نظریه‌های تازه مطرح شده در تاریخ یکی از راه‌های ارائه‌ی اندیشه‌های خود را «هنر» می‌دانستند، فلسفه‌ی ترابشری نیز با استفاده

از زبان هنر توانسته است علاوه بر معرفی فلسفه خود، از نوع نگرش خود درباره بدن انسان و آینده بشریت نیز سخن بگوید؛ برای مثال بسیاری از فیلم‌های علمی-تخیلی سینمای جهان به موضوع تسلط هوش مصنوعی بر زندگی انسان‌ها پرداخته و تنها راه نجات انسان را در ترکیب آن با ربات‌ها می‌دانند. در هنر گرافیک و نقاشی‌های فیگور هم که مربوط به این نوع فلسفه است، می‌توان به کارهای سترلارک (Sterlarc) و الکس ویگنولی (Alex Wignoli) به عنوان نمونه اشاره کرد که در آنها به جای رگ‌های خونی در بدن انسان از فلز و وسایل تکنولوژی تصویر شده است. این مقاله به دنبال این خواهد بود که از طریق بررسی بدن زیسته مرلو پونتی به جایگاه بدن در فلسفه ترابشریت رسیده و تصویری ترابشری از آینده انسان ارائه دهد.

۱. التفات بدنی مرلو پونتی

هوسرل در فلسفه پدیدارشناسی خود به این موضوع باور داشت که انسان می‌تواند از طریق شهود با جهان بیرونی که به‌طور کامل اپوخه کرده است، ارتباط برقرار کرده و از آن آگاهی یابد. چیزی که برای هوسرل اهمیت داشت تصور جهان عینی بود. به‌زعم وی، ما در معرفت خود به جهان، به جسمیت و یا شکل ظاهری عینیات کاری نداریم و چیزی که صرفاً با آن سروکار داریم ادراک شهودی ما از ذات جهان عینی است که بر ما پدیدار می‌شود. مرلو پونتی نیز تا قسمتی از تفکرات هوسرل را باور داشت اما زمانی که هوسرل جهان بیرونی را به‌طور کامل اپوخه کرد نظریات مرلوپونتی در برابر وی زاویه پیدا کرد. نظریات مرلو پونتی در برابر هوسرل زاویه پیدا می‌کرد. جدا از مسئله اپوخه، نوع معرفت‌شناختی مرلو پونتی نیز با هوسرل متفاوت بود. مرلو پونتی برخلاف هوسرل راه دریافت آگاهی برای انسان را شهود صرف نمی‌دانست. او اعتقاد داشت تا انسان تجسد نیابد و یا بدن وی با جهان بیرون ارتباط برقرار نکند، نمی‌تواند آگاهی کاملی به جهان عینی اطراف خود داشته باشد.

برخلاف هوسرل، مرلو پونتی از ابژه و سوژه به شکلی تفکیک شده یاد نمی‌کرد؛ یعنی زمانی که ما می‌گوییم جهان بیرون باید اپوخه شود و با من سوژه کاری ندارد، توسط مرلو پونتی رد می‌شد. برای مرلوپونتی تجسد و آگاهی زیستی بسیار اهمیت داشت. او زمانی که از درک طبیعت سخن می‌گفت، شهود بدون لمس را و بدون جهان زیستی را رد می‌کرد. به باور او انسان اگر در محیطی زیسته باشد، می‌تواند به علم و آگاهی دست پیدا کند که جدا از سیستم دیدن یا شنیدن وی باشد. به باور وی زمانی که انسان با محیط اطراف ارتباط برقرار می‌کند، می‌تواند از طریق چشم عین در محیط به سایر عینیات نگاه کند و از طریق این امر است که می‌تواند به قسمت‌های نامتعیین نیز باور داشته و نسبت به آنها آگاهی یابد. (کارمن، ۱۳۹۰: ۱۵۸)

التفات در فلسفه پدیدارشناختی هوسرل منجر به یادآوری ادراک شهودی از ذات اشیاء و آگاهی می‌شد. در فلسفه مرلو پونتی انسان به دلیل وجود در طبیعت و زیستن در این جهان به باورها و آگاهی‌هایی دست پیدا می‌کند که نه به فیزیک ربط دارد و نه به شیمی؛ به عنوان مثال زمانی که انسان می‌خواهد یک لیوان دسته‌دار را بردارد، بدون اینکه حتی فکر کرده باشد و یا تحولات شیمیایی و یا فیزیکی در آن رخ بدهد، لیوان را از قسمت دسته‌اش برمی‌دارد. به باور مرلو پونتی بدن من چیزی است که آن را از درون می‌زیبم نه اینکه مشاهده‌گر صرف آن باشم. جنبش‌های بدن من از جایی به جای دیگر، جنبش‌هایی است که من به جهت مقاصدی خاص انجام می‌دهم؛ یعنی من اینها را به عنوان جزئی از زندگی تجربه می‌کنم و به‌گونه‌ای منفک و گسسته نظاره‌گر آن نیستم. (ماتیوس، ۱۳۸۹: ۸۰)

مسئله‌ای که اینجا مطرح می‌شود این است که بدن من در طبیعت هم سوژه است و هم اُبژه و نمی‌توان این کارکرد بدن به عنوان هریک از این دو را از هم تفکیک کرد. این یکی شدن من با طبیعت و درهم‌تنیدگی جسم من با اجسام، منجر به این شده است که در بسیاری از فعالیت‌های بدنی این التفات بدنی است که منجر به آن فعالیت می‌شود. حیث التفاتی برای مرلو پونتی دربرگیرنده بسیاری از پرسش‌هایی است که انسان در پدیدارشناسی برایش مطرح می‌شود. برای مرلو پونتی سخن گفتن از حیث التفاتی یا سوژکتیویته، سخن گفتن از شیوه‌ای خاص است که برای تبیین رفتار بر حسب عوامل درونی رفتار موجود که ذاتاً به سوی اعیانی خاص جهت می‌یابد و به دیگر بیان آن اعیان معنای خاصی برای رفتار دارد. (ماتیوس، ۱۳۸۹: ۸۷) نکته‌ای که باید به این بخش اضافه کرد این است که وقتی مرلو پونتی از «بدن» و «تجسد» سخن به میان می‌آورد، منظور وی صرفاً بدن بدون عقل یا بدن صرفاً فیزیکی یا شیمیایی نیست. در واقع بدن برای مرلو پونتی مجموعه‌ای از تمامی این چیزهاست. بعضی ارتباط بدن با دنیای عینی اطراف، به شکلی است که خود مرلو پونتی آن را امر دیدارناپذیر می‌خواند؛ اموری که خارج از درک و شهود ماست. این نوع ارتباط است که طبیعت و ما را درهم‌تنیده می‌کند؛ به گونه‌ای که تفکیک کردن خود از آن غیرممکن به نظر می‌رسد. به‌زعم مرلو پونتی حتی جدا کردن بعضی از اعضای بدن انسان نیز نمی‌تواند ارتباطی که انسان با طبیعت از طریق آن عضو داشته است را قطع کند.

«مضمون طبیعت مضمونی نیست که مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته باشد... طبیعت همچون ورق یا لایه‌ای از کل هستی است و هستی‌شناسی طبیعت همچون راهی به سوی هستی‌شناسی؛ راهی که ما آن را ترجیح می‌دهیم؛ چون تکامل مفهوم طبیعت پیش‌آموزه قانع‌کننده‌تری است؛ چون

با وضوح بیشتری ضرورت جهش هستی‌شناختی را نشان می‌دهد.» (کارمن و هسن، ۱۳۹۴: ۳۳۸) نکته ای که در این سخن مرلو پونتی وجود دارد این است که وی همه سعی و تلاشش را می‌کند که به‌طور کلی دیدگاه عینی بودن طبیعت به شکلی جدا یافته را کنار بگذارد. در واقع مرلو پونتی سعی می‌کند با برداشتن صفت اُبژه‌گونه برای طبیعت، نه تنها به مسائل هستی‌شناختی بلکه به مسائل وجودی انسان نیز بپردازد. درهم‌تنیدگی، آفرینش و رابطه جزء به کل انسان و طبیعت در فلسفه مرلو پونتی می‌تواند علم، آگاهی، شناخت، زندگی و هنر را تبیین کند. تفسیر مرلو پونتی مرکز ثقل پدیدارشناسی را به طرز سرنوشت‌سازی تغییر داد. این تفسیر به نحو ضمنی توسل به سوپژکتیویته را مردود می‌شمرد و کوشید از طریق چیزی که می‌توان «پدیدارشناسی دو قطبی» نامید، رویکرد سوپژکتیو را با رویکرد اُبژکتیو تلفیق کند. (اسپلیگر، ۱۳۹۲: ۸۱۴)

۲. علم و آگاهی از منظر مرلو پونتی

همان‌طور که گفته شد، بسیاری از مفاهیم برای مرلو پونتی در بدن زیسته تعریف می‌شوند. مرلو پونتی درباره نوع ادراک عین پیرامون از «چشم پوست» سخن می‌گوید. برخلاف هوسرل که دیدن و شهود را راه دستیابی به اندیشیدن و ادراک می‌دانست، مرلو پونتی بر روی لمس اشیاء تأکید دارد. البته باید در نظر بگیریم «لمس» در فلسفه مرلو پونتی جزئی است از یک کل؛ منظور این است که لمس بخش کوچکی از بدن زیسته است. اگر بدن من نتواند با آن عین ارتباط برقرار کند، ادراکی در کار نخواهد بود. میدان پدیداری برای مرلو پونتی جایی است که بدن می‌تواند چه از طریق لمس چه از طریق راه‌های دیگر با محیط پیرامون خود درهم‌تنیده شود. مرلو پونتی می‌گوید: «بدن من از جهان «گرفت» (Grip) دارد وقتی که ادراک حسی، منظره‌ای را در اختیار من می‌گذارد که تا آنجا که ممکن است متنوع و به وضوح تبیین یافته است و نیز وقتی که التفات‌های حرکتی من، در همان حال که رخ می‌دهند، همان پاسخ‌هایی را از جهان دریافت می‌کنند که پیش‌بینی می‌کنند. این تمایز حداکثری در ادراک حسی و کنش، زمینه ادراکی را معین می‌کند؛ پایه‌ای برای زندگی من، محیطی کلی برای در کنار هم بودن من و جهان.» (کارمن و هسن، ۱۳۹۴: ۱۱۲) «واژه گرفت، همان‌طور که مرلو پونتی به ما می‌گوید، یک عمل آگاهانه زیستی است که منجر به این می‌شود که چیزهایی را که در التفات بدنی از دست داده‌ایم، جبران کنیم. در واقع شکلی از عدم آزادی انتخاب {در ادراک حسی} را نمایان می‌کند.» (Salamon, 2012: 243)

«گرفت» عملی است که منجر به همسازی من با محیط می‌شود؛ یعنی اینکه من از طریق کنش‌هایی سعی می‌کنم، به محیط اطرافم انسجامی بخشم که در درون من نهفته است و میان آن

دو هماهنگی به وجود آورم. از این طریق می‌توانم به ادراک حسی دست یابم. عمل گرفت حاصل از وجود من است. گرفت منجر به این می‌شود که من معنای محیط پیرامون خود را دریافت کنم و مسیر خود را مشخص کنم؛ عملی که منجر به «تداعی» می‌شود. عمل گرفت حاصل از فکر نیست بلکه حاصل از حالت تشویشی مبهم است. (Merleau-Ponty, 2005, PP 312&325)

مرلو پونتی درباره ادراک از طریق ارتباط بدن با اشیاء می‌گوید: «نگریستن به اُبژه به معنای ساکن شدن در آن است و از این سکونت دریافتن همه اشیاء در قالب جنبه‌ای که آنها برای اُبژه حاضر می‌سازند؛ اما چون من آن اشیاء را هم می‌بینم، آنها سکونتگاه‌هایی گشوده بر نگاه من باقی می‌مانند و من بالقوه در آنها منزل گرفته‌ام؛ اُبژه مرکزی نگرش کنونی خود را از زوایای مختلفی ادراک می‌کنم.» (کارمن و هسن، ۱۳۹۴: ۱۵۶)

ادراکی که مرلو پونتی از آن سخن می‌گوید حاصل از بهترین گرفت انسان از جهان پیرامون خود است. به باور وی انسان همیشه در تلاش است که خود را در بهترین موقعیتی قرار دهد که بهترین و بیشترین گرفت را داشته باشد. در این نکته باید دو مورد را در نظر گرفت؛ یکی اینکه، نباید از گرفت، صرفاً دیدن برداشت شود و دیگر اینکه، این جابه‌جایی انسان یا التفات حرکتی برای گرفت، چیزی برخاسته از تعقل و اندیشه انسان نیست، بلکه برخاسته از بدن-زیسته وی است. مرلو پونتی تحت‌تأثیر روان‌شناسان گشتالت نوع دریافت‌ها و گرفت‌های انسان را به صورت مجموعه‌ای می‌داند؛ یعنی زمانی که انسان می‌خواهد یک شیء مورد نظر را ادراک کند و بتواند نسبت به آن آگاهی یابد، خود را در بهترین گرفت قرار می‌دهد. در واقع دریافت و گرفت او به صورت مجموعه‌ای از اطلاعات است؛ یعنی اینکه او به صورت تفکیک شده و یک‌به‌یک اطلاعات را دریافت نمی‌کند. این یکی از دلایلی است که مرلو پونتی بر قسمتی نامتعیین نیز باور دارد.

درباره علم نیز مرلو پونتی بدن را سوژه قرار می‌دهد. مرلو پونتی آگاهی و شناختی که از طریق زیستن به دست آمده باشد را به علمی که از طریق آموزش به ما انتقال داده می‌شود، ترجیح می‌دهد. مرلو پونتی اعتقاد دارد زمانی که ما در یک مکان زندگی کرده‌ایم، یعنی رشد بیولوژیکی داشته‌ایم شناخت ما از شهرمان یا محل زندگی‌مان متفاوت با چیزی است که در کتاب‌های جغرافی می‌خوانیم. این نوع علم و شناخت صرفاً به این مکان محدود نمی‌شود. به‌زعم مرلو پونتی، بسیاری از علم و آگاهی‌های ما کاملاً خود‌انگیخته و به شکلی خاموش و ناخودآگاه و یا برحسب عادت صورت می‌گیرد. مرلو پونتی به جزمیت علم اعتقاد دارد و در عین حال اذعان دارد که تصویری کامل به ما ارائه نمی‌دهد. «علم داده‌های تجربی ما را در معرض صورتی از تحلیل

قرار می‌دهد که هرگز نمی‌توان انتظار کامل شدنش را داشت؛ زیرا که هیچ محدودیت ذاتی برای روند مشاهده وجود ندارد؛ همواره می‌توان تصور کرد که امکان مشاهده‌ای دقیق‌تر و کامل‌تر از آنچه در هر لحظه مفروضی صورت گرفته وجود دارد.» (مرلو پونتی، ۱۳۹۴: ۴۵) مرلو پونتی در باب هنر و هنرمند و سبک هنری‌اش نیز از همین مسئله استفاده می‌کند و میان هنر و فلسفه و علم تمایز ایجاد می‌کند. او اعتقاد دارد: «همان‌طور که هنرمند کاری می‌کند که سبکش در تار و پود موادی که با آنها کار می‌کند، منعکس شود، من نیز بدنم را حرکت می‌دهم بی‌آنکه اصلاً بدانم کدام عضلات و مسیرهای عصبی باید در این مداخله کنند یا اینکه ابزار این عمل چیست؛ می‌خواهم بروم آنجا و اینجا هستم، می‌خواهم بروم آن‌جا، و این‌جا هستم، بی‌آن که به ذات بی‌روح بدن پی برده باشم یا آن مکانیسم را مطابق مفروضات این مسئله تنظیم کرده باشم. یا آن مکانیسم را مطابق مفروضات این مسئله تنظیم کرده باشم...؛ من به هدف نگاه می‌کنم؛ هدف مرا دنبال خود می‌کشد و سازوبرگ بدن آنچه را برای به آنجا رسیدن من لازم است انجام می‌دهد. همه چیز برای من در جهان انسانی ادارک حسی و ایماء و اشاره رخ می‌دهد، اما بدن «جغرافیایی» یا «فیزیکی» من تسلیم اقتضائات همین نمایش کوچکی است که هزاران سحر طبیعی در خود دارد. همین نگاه من به هدف هم اعجازهای خاص خود را دارد.» (کارمن و هنسن، ۱۳۹۴: ۲۴۷)

این نوع علم غیرتأملی و صرفاً برخاسته از بدن انسان باعث شد مرلو پونتی دست از مبالغه بکشد. مرلو پونتی خود نیز بر این حقیقت اذعان دارد که ممکن است علم برخاسته از بدنمندی انسان دارای اشتباه و خطا باشد. ممکن است باور ما باوری که از بدن-زیسته حاصل شده است به ما بگوید که، مورد صحیح این فعالیت فلان باشد، اما علمی که از طریق تأمل به دست می‌آید می‌گوید بهمان راه درستی است. در مقابل نیز او علم تأملی را نیز مورد نقد قرار می‌دهد. او اعتقاد دارد که علمی که خارج از میدان زیستی من باشد، می‌تواند خطاپذیر باشد. به‌طور کلی مرلو پونتی، علمی که از طریق زیستن و جسمیت ما به دست آمده است را معتبرتر و خالص‌تر می‌داند. او اعتقاد دارد ممکن است که ما در این نوع علم یعنی علم حاصل از زیستن هم دچار خطا شویم اما اگر بتوانیم از طریق تأمل به بدن خود آگاهی کامل از آن پیدا کنیم، یعنی از ترکیب هر دو علم، به علمی برخاسته از بدن - زیسته دست پیدا خواهیم کرد که شناخت ما را از جهان پیرامون تکمیل‌تر می‌سازد. نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که مرلو پونتی سعی می‌کند احاطه تعقل و اندیشه انسانی را به حداقل برساند و از بدنمندی انسان و معرفت شناختی‌اش سخن بگوید. همین مسئله است که در فلسفه پُست‌مدرن به خصوص در آثار ژیل دلوژ به انسان-حیوان تبدیل می‌شود و یا در تکنولوژی، تعریف هوش مصنوعی را تغییر می‌دهد.

۳. ترا بشریت

«ترا بشریت یک جنبش روشنفکری و فرهنگی است که می‌تواند به شکلی موجه تمامی غیرممکن‌ها و ناتوانی‌ها برای بهبود وضعیت بشر را کنار بگذارد. [این جنبش] با استفاده از تکنولوژی‌های مختلف محدودیت عمر انسان را حذف می‌کند و ظرفیت‌های ذهنی، فیزیکی و روان‌شناختی انسان را ارتقا می‌بخشد.» (More & Vita-more, 2013:4)

انسان‌ها در افسانه‌های خود مدام از دارو و معجونی برای جاودانگی نام برده‌اند. در این افسانه‌ها شاهان و دانشمندان زیادی بوده‌اند که برای دستیابی به این معجون‌ها بسیار تلاش کرده‌اند. اما در قرن بیستم ظهور رایانه‌ها و دست یافتن به سرعتی بالا برای پردازش منجر به این شد که بسیاری از آرزوهای انسان به واقعیت تبدیل شود. بسیاری از آرزوها و امیال انسان در قالب فیلم‌های علمی-تخیلی بر پرده سینماها نقش بستند. مخاطب‌های این فیلم‌ها در پس اتفاقات فانتزی و تخیلی واقعیتی را می‌جستند که بتواند آنان را از زندگی روزمره جدا سازد. ناتاشا ویتامور، مکس مور، نیک باستروم و بسیاری دیگر، از نوعی ترکیب انسان با تکنولوژی سخن به میان آوردند که ظاهراً می‌توانست درد جاودانگی انسان را التیام بخشد. ناتاشا ویتامور در یکی از سخنرانی‌هایش در TED^۱ به چگونگی شکل‌گیری فلسفه ترا بشریت در ذهن خود اشاره دارد. او می‌گوید: «زمانی که در اوایل دهه ۸۰ میلادی به ژاپن رفته بودم، موقع صرف شام بیهوش شده و در بیمارستان بیهوش آمدم؛ دکتر به من گفت که من حامله بوده‌ام و فرزند من مرده است. خود من هم به خاطر سرطان نمی‌توانم بیش از ۶ ماه دیگر زنده بمانم. من به آمریکا رفتم و دکتری من را عمل کرد. آن ۶ ماه گذشت و من زنده ماندم. چند سال گذشت و من نمردم. پیش خود فکر کردم چه‌طور یک دکتر می‌تواند از طریق علم بیولوژی و استفاده از تکنولوژی من را از مرگ نجات داده و عمر من را طولانی‌تر کند. به این فکر کردم که چرا نباید انسان با دست خود و کمک تکنولوژی کاری کند، عمر طولانی‌تر داشته باشد؟ چرا مرگ طبیعی و مرگ بر اثر کهولت سن یک امر اجتناب‌ناپذیر شده است؟» (Vita-more, 2014) این سخنان ویتامور خود دال بر این قضیه است که بدن در شکل‌گیری این فلسفه چه جایگاهی دارد. می‌توان خاستگاه فلسفه ترا بشریت را بدن و دغدغه‌های وجودی انسان بر پایه آن دانست.

۱. Ted سخنرانی‌های مختلف در دانشگاه‌های مختلف است که محتوای این سخنرانی‌ها اختراعات، اکتشافات، رویکردهای نو و امور مربوط به علم و کسب و کار می‌باشد. مهم‌ترین هدف این سخنرانی‌ها بعد از معرفی ایده، ایجاد انگیزه است.

«واژه ترا بشریت اولین بار توسط جولیان هاکسلی زیست‌شناس برجسته انگلیسی به کار گرفته شده است.» (باستروم، ۱۳۸۴: ۳) جولیان هاکسلی در سال ۱۹۵۷ از واژه ترا بشریت در کتابی تحت همین عنوان استفاده کرد. او از انسان‌هایی سخن گفت که بسیار با آنچه که ما هستیم متفاوت‌اند. هر چند ایده‌ای که هاکسلی در مورد آن صحبت کرد، با نظریه‌هایی که مکس مور و ناتاشا ویتامور در سال‌های اخیر ارائه کرده‌اند، متفاوت است، اما در هر دوی آنها یک چیز مشترک وجود دارد؛ هر دو به دنبال گسترش زندگی بشراند؛ منظور این است که انسان از طریق بدن بتواند به زندگی‌اش وسعت بخشد. شاید انتخاب یک نام مشترک می‌توانست تفکرات مختلف درباره آینده بشر و انسان پیشرفته را در یک گروه جمع کرده و به اندیشه‌های آنان شکل و نظم بخشد. انتخاب نام «ترا بشریت» (انسان تبدیل یافته، پیشرفته) باعث شد تا نه تنها دیگران متوجه شوند که موضوع صحبت‌های آنان چیست، بلکه دانشمندان و فلاسفه این گروه نیز مسیر خود را یافته و فقط در آن مسیر حرکت کرده‌اند.

دانشمندان و فیلسوفان جدیدتر این گروه سعی کرده‌اند که معانی جدیدی به فلسفه «ترا بشریت» بخشند تا این فلسفه را گسترده‌تر کرده و دامنه پژوهش خود را گسترش دهند. از آنجا که موضوع پژوهش آنان بدن انسان و آینده بوده است، شناخت از طریق یک علم سازمان یافته محدود را میسر نیافتند و هر کدام از آنان به طریقی بدن انسان دگرگون یافته را با توجه ارتقا دادن به حیات بشری تجزیه و تحلیل کردند.

«ماکس مور نخستین تعریف در معنای جدید ترا بشریت را ارائه نمود و نوعی متفاوت و متمایز از ترا بشریت را تحت عنوان «سامان‌گرایی» به منصه ظهور رساند. وی در این مکتب جدید، بر اصول «توسعه بدون مرز»، «خود دگرگونی»، «خوش‌بینی پویا»، «تکنولوژی هوشمند» و «نظم خود انگیخته» تأکید می‌ورزد. در اصل، سامان‌گرایی، رنگ و بویی آزادی خواهانه دارد. اما در سال‌های بعد، مور با جایگزین کردن «جامعه باز» به جای نظم خودانگیخته، خود را از عناصرش منفک کرد؛ یعنی همان اصلی که مخالف با هرگونه کنترل اجتماعی استبدادی است و تمرکززدایی از قدرت و مسئولیت را نوید می‌بخشد.» (باستروم، ۱۳۸۴: ۱۹)

باید توجه داشت، زمانی که افراد این گروه از هوش مصنوعی صحبت می‌کنند، بر خلاف باور غلط موجود، منظور از هوش مصنوعی صرفاً چیزی به نام سیستم پردازش یا مرکزیت تعقل نیست؛ یعنی همان‌طور که مرلو پونتی از بدن صرفاً بدن فیزیکی و یا تعقل را استنباط نمی‌کرد، ترا بشرها نیز هوش مصنوعی را آرگانسیم و یا ساختار کلی بدن می‌دانند. دکتر نیک باستروم در سخنرانی خود

در TED در سال ۲۰۱۵ اذعان داشت که هوش مصنوعی صرفاً یک هسته سرعت بخش با قدرت پردازش بالا نیست. هوش مصنوعی شکل جدیدی از انسان است که همچون نظریه داروین، شکل تکامل یافته اوست. نظریه پردازان ترا بشری به اشتراکاتی رسیده‌اند و این نظریات مشترک را در قالب یک مانیفیست هفت بندی ارائه داده‌اند. در این مانیفیست این نظریه پردازان سعی داشته‌اند که تصویری روشن از آینده بشری با تکیه بر پیش‌بینی و فرضیه‌های خود داشته باشند. آنان چند سالی است در حال آزمایش کردن فرضیه‌های خود هستند؛ فرضیه‌ای مثل افزایش طول عمر انسان از طریق سلول‌های میکرو رباتیک، از بین بردن بیماری‌ها، افزایش قدرت انسان در دخل و تصرف سرنوشت خود، بهبود جایگاه انسان در طبیعت، بهبود وضعیت محیط زیست با ماشینی کردن بسیاری از کارهای انسانی و به‌طور کلی ترسیم شکل جدیدی از زندگی پرسرعت، همراه با رفاه و امنیت برای بشر. اما پرسش اینجاست؛ با وجود پیشرفت این دانشمندان و فیلسوفان در اثبات این نظریه، بدن و آگاهی حاصل از آن چگونه راهگشای این گروه است؟

نیک باستروم، مکس مور و بسیاری از نظریه‌پردازان ترا بشری تحت‌تأثیر مرلو پونتی از ادراک بی‌واسطه سخن گفته‌اند. آنان به نوع آگاهی و فعلیت خود انگيخته اعتقاد دارند. همان‌طور که مرلو پونتی درباره انسان از آگاهی خود انگيخته و بر اساس عادت سخن می‌گفت، در تکنولوژی و پروسه تبدیل انسان به موجوداتی دگرگون یافته یا انسان-ربات بیش از اینکه به دنبال بررسی فرمان‌های اجرایی باشند، به دنبال بالا بردن ادراک ربات‌ها و هوش مصنوعی از محیط پیرامون‌اند؛ منظور این است، زمانی که ربات‌ها یا آدم‌های ربات شده، بر اساس اطلاعات و دستورات نوشته شده صفر و یک بخواهند تصمیم بگیرند یا زندگی کنند، قطعاً نمی‌توان آنها را تکامل یافته انسان دانست. هدف این است که دست بیوتکنولوژیک که برای یک شخصی که دستش قطع شده است توسط دانشمندان ترا بشری ساخته شده، نه تنها بتواند گرما و سرما را ادراک کرده بلکه بتواند پا فراتر گذاشته و به عضوی مصنوعی از هرگونه آسیب و بیماری تبدیل شود. به باور نیک باستروم قدرت انتقال اطلاعات از سلول‌های عصبی انسان در تقابل با سرعت انتقال اطلاعات توسط یک سیستم پردازش که سرعت انتقالش به اندازه سرعت نور است، انسان‌ها را برای تکامل یافتن وسوسه خواهد کرد.

یکی از مهم‌ترین نقدهایی که منتقدین تکنولوژی به این نوع پیشرفت و تکامل دارند، اتفاقاتی است که منجر به وجود پاد آرمان شهر و ایجاد شهرهای تحت سلطه دیکتاتوری خواهد شد. این نوع، نگرشی است که بسیاری از فیلم‌های هالیوودی ارائه داده‌اند. خیلی از این منتقدین ایرادی که می‌گیرند به واسطه ادراک و استدلال هوش مصنوعی است. منظور این است که به

باور آنها چیزی به نام ناخودآگاه و خود انگیختگی وجود ندارد. اما نیک باستروم در سخنرانی خود در TED اعتقاد دارد که چنین تصویری فقط به درد فیلم‌های هالیوودی می‌خورد که در فیلم نامه هایشان گره‌گشایی برای قهرمان اصلی در تقابل با ربات‌ها بگذارند. هدف اصلی نظریه‌پردازان ترابشری درهم‌تنیدگی تکنولوژی و طبیعت است. مرلو پونتی از درهم‌تنیدگی بدن و طبیعت سخن می‌گفت؛ حال نظریه‌پردازان ترابشری از درهم‌تنیدگی طبیعت و تکنولوژی سخن می‌گویند. تکنولوژی نه تنها بدن انسان را بهبود می‌بخشد و منجر به تکاملش می‌شود، بلکه طبیعت را نیز بهبود بخشیده و منجر به تداوم سلامتش می‌شود.

یکی از بحث‌های مطرح شده در فلسفه و نظریه «بدن-زیسته» مرلو پونتی بحث اخلاق است. او که فیلسوف پدیدارشناس و اگزیستانسیالیسم است، سعی می‌کند اخلاق را نیز در زمره سایر خوانش‌های خود از مسائل معرفت‌شناختی قرار دهد. اخلاقی که می‌تواند همچون یک علم خود انگیخته در کودک رشد پیدا کند. زیستن در طبیعت و محیط مختلف می‌تواند کودک را تحت‌تأثیر قرار دهد و تعاریف جدیدی از اخلاق برای وی مطرح شود. در واقع تحت‌تأثیر روان‌شناسی گشتالت ممکن است باورها و فرهنگ‌های زیستی مختلف به شکلی جمعی با کودک در ارتباط باشند و برای وی به اخلاق تبدیل شوند.

بحثی که در میان نظریه‌پردازهای ترابشری مطرح شده است، بحث اخلاق در فضای کلی جامعه‌ای تشکیل شده از انسان‌های تکامل یافته با دگرگون شده است. در واقع از نگرانی که وجود دارد باید سخن گفت. بسیاری بر این باورند که آزادی و حق انتخابی که ترابشریت به انسان‌های تکامل یافته می‌دهد، می‌تواند به لحاظ اخلاقی آن را دچار انحراف سازد. بسیاری می‌گویند وجود سلاح‌های پیشرفته، خود دال بر این قضیه است. اما دانشمندان و فیلسوفان ترابشری اعتقاد دارند محیط را طوری دگرگون کرده‌اند که برای یک کودک جهش یافته، کودکی که از هوش مصنوعی استفاده می‌کند، تعاریفی با وی زیست شود که منجر به رشد اخلاقی شود؛ منظور این است، عدالتی که همیشه سخن از آن در تاریخ فلسفه بسیار مطرح بوده است، می‌تواند بر اساس یک تعریف آرمانی طوری در محیط وجود داشته باشد که کودک با زیستن در آن محیط آن را دریافت کند.

نتیجه‌گیری

مرلو پونتی در پدیدارشناسی ادراکی‌اش به دنبال توجیه و خوانش بسیاری از اصول و عقاید انسان بر اساس طبیعت و نوع ادراک ماست. در بحثی که وی در پدیدارشناسی زندگی مطرح می‌کند،

باورها، عقاید، رفتار، علم، آگاهی، باور به نامعین، شناخت، اخلاق و جهان بینی را چیزی وابسته به بدن زیسته می‌داند. به‌زعم وی، تا بدن چیزی را ادراک نکند، آگاهی از آن ناقص باقی خواهند ماند. چیزی که در این مباحث مطرح است، تأکید مرلو پوتنی بر بدن و رابطه‌اش با طبیعت است. بدن آرگانسیمی است که از طبیعت زاده شده و در آن زیست می‌کند. نظریه‌پردازان ترا بشری نیز بر اساس همین تفکرات تعریف خود از ماشین هوشمند و هوش مصنوعی را تغییر داده‌اند. هدف آنان این نیست که انسان را نابود کرده و موجوداتی جدید به وجود بیاورند، بلکه هدف آنان نگه داشتن اصول و عقاید انسانی و ترکیب بدن بیولوژیکی انسان با تکنولوژی است. ایجاد تعادل بین بخش‌های بیولوژیکی و تکنولوژیکی بدن یک انسان-ربات می‌تواند بسیاری از نگرانی‌های بشری مربوط به آینده را برطرف سازد؛ منظور از این تعادل این است، همان قدر که می‌توان انسان را به ربات شبیه‌سازی کرد، ربات را نیز بتوان به انسان بیولوژیک شبیه کرد. رباتی که بتواند با محیط زیست خود در هم تنیده شود.

میدان پدیداری به باور مرلو پوتنی جایی بود که بدن انسان با محیط پیرامون در هم تنیده می‌شد و انسان می‌توانست بهترین گرفت خود را داشته باشد؛ گرفتگی که می‌تواند منجر به آگاهی حتی به قسمت نامتعین شود. ساختن فضا و میدان پدیداری برای یک انسان تکامل یافته از جمله مهم‌ترین اهداف ترا بشری است. وقتی آنان اعتقاد دارند که می‌توانند هوشی فراتر از یک انسان به وجود آورند، حرفشان قابل باور است، اما زمانی که آنان از بدنمندی و بدن زیسته سخن می‌گویند، از بدنی که بتواند با التفات حرکتی خود بهترین گرفت را داشته باشد، نقدها به سمتشان سرازیر می‌شود. آنان به دنبال این هستند که بدن انسان تکامل یافته را با محیط پیرامون خود تطبیق دهند و اعضای مصنوعی، هوش مصنوعی قابلیت ادراک و دریافتی مشابه با هوش انسان و یا اعضای بیولوژیکی بدن انسان داشته باشد. شاید اگر ترکیب عناصر بیولوژیک و ماشین هوشمند بتواند علاوه بر کارکرد، سرعت ادراک انسان را نیز بالا ببرد و مصنوعی بودن را از ذهن او بزدايد، جهان با آغوش باز از ترا بشریت استقبال خواهد کرد. در این صورت است که می‌تواند به دیگر اهداف آنان اندیشید و آنان را باور کرد؛ اهدافی مثل به حداقل رساندن سن انسان به ۴۰۰ سال و یا بازسازی یک انسان مرده با ظاهری مشابه و خاطراتی یکسان که بدون باور داشتن به تکنولوژی فکر کردن به آنها میسر نخواهد شد. هرچند که دغدغه‌های اولیه فلسفه ترا بشریت این بوده که راهی برای جاودانگی انسان یابند و بدن انسان را از فرسودگی دور کنند، اما با خوانش مرلو پوتنی از بدن انسان و تعریف او از آگاهی بدن و مطرح شدن فلسفه او، بدن در فلسفه ترا بشریت شکل اساسی‌تری پیدا کرد. بدن دیگر یک جسد نبود. بدن به مهم‌ترین عنصر و بزرگترین چالش دانشمندان و نظریه‌پردازان هوش مصنوعی تبدیل

شد. اکنون در سال ۲۰۱۹ و با توجه به پیشرفت نظریه پردازان ترا بشری و تأثیرپذیری آنان از مرلو پونتی باید گفت که انسان-ربات یا انسان ترا بشری، رباتی است که بدن خود را با بیشترین سرعت در بهترین حالت گرفت قرار می‌دهد و انسانی است که آنچه از میدان پدیداری دریافت کرده است را با سرعتی بالاتر به شناخت، آگاهی و علم تبدیل می‌کند. تصویری که فلسفه ترا بشری از آینده جهان ارائه می‌دهد، تصویری است که در آن انسان خالص به معنای انسان تبدیل نیافته در آن جایی ندارد و برای زیستن باید به موجود ترکیبی از گوشت، خون و فلز تبدیل شد. جهانی با رویکرد کامل ماده گرایی که بسیاری از مفاهیم در آن دوباره و این بار بر اساس انسان دگرگون یافته تعریف می‌شوند؛ بسیاری از تجارب زیستی ما بر اساس زندگی طولانی‌تر و سرعت بالاتر شکل دیگری به خود می‌گیرند؛ کارکرد زبان و زمان عوض می‌شود؛ شکل زندگی اجتماعی متفاوت می‌شود و اخلاق و بسیاری از هنجارها بر همین اساس دوباره تعریف می‌شوند.

«ترا بشریت» تنها فلسفه‌ای نیست که از آینده و انسان سخن می‌گوید؛ علم و فلسفه‌های دیگری نیز وجود دارند که با محوریت قرار دادن انسان به دنبال پاسخ دادن به پرسش‌هایی درباره آینده بشر باشند. موضوع مطرح شده در مقاله حاضر به پژوهش‌های تکمیل کننده نیاز دارد تا به همه مسائل مربوط به فلسفه ترا بشری و آینده بشر بپردازد. مسائلی مثل مرگ، نیستی، خدا، دولت، جامعه مدنی، طبیعت و غیره که هر کدام می‌تواند موضوع یک مقاله و پژوهش باشد.

منابع

الف - فارسی

۱. اسپیکلبرگ، هربرت (۱۳۹۲)، *جنبش پدیدارشناسی-درآمد تاریخی*، ترجمه مسعود علیا، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات مینوی خرد.
۲. باستروم، نیک (۱۳۸۴)، *فرا انسان گرایی*، ترجمه حسین جوادی صادق، تهران: باشگاه اندیشه (چاپ الکترونیکی)، بازیابی شده در سایت <https://ketabfarsi.ir>.
۳. کارمن، تیلور (۱۳۹۰)، *مرلو-پونتی*، ترجمه مسعود علیا، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.
۴. بی.ان.هنسن، مارک (۱۳۹۴)، *مرلو پونتی: ستایشگر فلسفه*، ترجمه حانیه یاسری، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
۵. ماتیسوس، اریک (۱۳۸۹)، *درآمدی به اندیشه‌های مرلو پونتی*، ترجمه رمضان برخوردار، چاپ اول، تهران: انتشارات گام نو.
۶. مرلو پونتی، موریس (۱۳۹۴)، *جهان ادراک*، ترجمه فرزاد جابراالانصار، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
۷. هراری، یووال نوح (۱۳۹۷)، *انسان خداگونه*، ترجمه زهرا عالی، چاپ اول، تهران: انتشارات نشر نو.

الف - لاتین

8. Bostrom , Nick .(2015) What happens when our computers get smarter than we .TED Talk available at : https://www.ted.com/talks/nick_bostrom_what_happens_when_our_computers_get_smarter_than_we_are?language=en
9. Bostrom , Nick (2005) *A History of Transhumanist Thought . Journal of Evolution and Technology* – NO 14, PP: 1-25 , April 2005
10. Cole-Turner, Ronald. (2011). *Transhumanism and Transcendence : Christian hope in an age of technological enhancement*. Washington, D.C.: Georgetown University Press. ISBN 978-1-58901-780-1.
11. Hansell, Gregory R; Grassie, William, (2011). H+/-: Transhumanism and Its Critics. Philadelphia: Metanexus Institute. ISBN 978-1-45681-567-7.
12. Maher, Derek F.; Mercer, Calvin,. (2009). Religion and the implications of radical life extension (1st ed.). New York: Palgrave Macmillan. ISBN 978-0-230-10072-5.
13. Merleau-Ponty, Maurice (2005) . Translator : Colin Smith , Editors: Routledge & Kegan Paul. *Phenomenology of Perception* ., London : Taylor and Francis e-Library
14. Mercer, Calvin; Trothen, Tracy (2014). *Religion and Transhumanism : the unknown future of human enhancement*. Westport, CT: Praeger. ISBN 9781440833250.
15. Mercer, Calvin; Maher, Derek (2014). *Transhumanism and the Body: The World Religions Speak*. New York: Palgrave Macmillan. ISBN 9781137365835.
16. More, Max; Vita-More, Natasha (2013). *The Transhumanist Reader : classical and contemporary essays on the science, technology, and philosophy of the human future* (1.publ. ed.). Hoboken, N.J.: Wiley. ISBN 978-1-118-33429-4.
17. Salamon, Gayle (2012), "The Phenomenology of Rheumatology: Disability, Merleau-Ponty, and the Fallacy of Maximal Grip", *Hypatia*, Vol. 27, No. 2, pp. 243-260.
18. Vita-More, Natasha (2014) Body by Design . TEDx Talk available at : <https://natashavita-more.com/>
19. Ranisch, Robert; Sorgner, Stefan Lorenz, (2014). Post- and Transhumanism. Bruxelles: Peter Lang. ISBN 978-3-631-60662-9